سایه‌روشن

مادری جوان با زخم‌های به‌جامانده از اعتیاد و بی‌مهری به پلیس پناه آورد

باران، همراه همیشگی یک زن

مریم زواری| باران شدیدی می‌بارید. زن جوان دختر کوچکش را همچون عروسکی در آغوش گرفته بود. اشک و باران با هم از چشم‌هایش می‌چکید. او با دخترک سه‌ساله‌اش زیر بالکن یک خانه قدیمی نشسته بود و دخترک را زیر چادرش گذاشته بود تا خیس نشود و با زبان کودکانه به او می‌گفت: «اینجا خانه توست.» باران، دخترک خردسال، با لبخندی کودکانه گفت: «مامان، داریم بازی می‌کنیم؟» زن جوان به تلخی خندید و پاسخ داد: «بله دخترم، پدرت ما را سال‌هاست بازی می‌دهد.» دختربچه که نتوانسته بود متوجه منظور مادرش بشود، سرش را از زیر چادر بیرون آورد و با دست‌های کوچکش اشک‌های مادر را پاک کرد و پرسید: «پس چرا گریه می‌کنی؟» مادر با چشم‌های خیس به دخترش خیره شد و گفت: «قطره‌های باران روی صورتم چکیده است.» زن سرش را بلند کرد و ناگهان تابلو مرکز مشاوره پلیس را جلو خودش دید. او بلافاصله خانه باران را خراب کرد و دست دخترک را گرفت و با هم وارد این مرکز شدند. زن وقتی مقابل روان‌شناس مرکز مشاوره نشست، به دخترش اشاره کرد و گفت: «تا حالا زنی را دیده‌ای که با دختر سه‌ساله‌اش در خیابان بماند و نداند کجا می‌رود؟» و دوباره به گریه افتاد. دخترک به چشم‌های مادرش نگاه کرد و وقتی دید مادرش گریه می‌کند، او را بغل گرفت و او هم گریست. مشاور مرکز پلیس برایشان چای ریخت و با صحبت‌هایش دل آن‌ها را گرم کرد. زن که از گرمای صحبت‌های مشاور و چای داغ کمی آرام شده بود، بدون مقدمه به مشاور گفت: صدای باران مرا به قدیم می‌برد. زمانی که با هزارویک امید و آرزو پای سفره عقد در کنار مراد نشستم. آن شب هم باران می‌آمد، ولی صدای باران در صدای هلهله و شادی زنان گم شده بود. روزهای خوشبختی‌ام خیلی کوتاه بود. اعتیاد همسرم همچون آتشی زندگی عاشقانه‌مان را سوزاند. تولد باران برخلاف نظر اطرافیان، نتوانست تغییری در زندگی ما حاصل کند. مراد هرچه داشت و نداشت، هزینه مصرف موادش می‌کرد و زندگی به من و دخترم بسیار سخت می‌گذشت.

بازشدن چتر اشتباهی روی زندگی‌ام

زن جوان تأملی کرد و انگار داشت فیلم زندگی‌اش را کمی جلوعقب می‌برد تا چیزی جا نماند و ادامه داد: تصمیم گرفتم کاری پیدا کنم تا کمک خرج خانواده باشم. مدتی بعد به‌عنوان نیروی خدماتی در یک شرکت خصوصی مشغول کار شدم. رئیس شرکت را در جریان وضعیت زندگی‌ام قرار دادم و او هرماه علاوه بر حقوقی که دریافت می‌کردم، مواد غذایی برایم تهیه می‌کرد. هوشنگ مردی مهربان بود و همچون چتری مرا زیر سایه حمایت خود گرفته بود. خوش‌حال بودم و تصور می‌کردم در روزهای بارانی زندگی‌ام چتری یافته‌ام از جنس مهر و انسانیت. اما کمی بعد متوجه اختلاف او و همسرش شدم. تصمیم گرفتم شانسم را امتحان کنم. دوست داشتم آن چتر حمایت را برای همیشه روی سرم داشته باشم. هر روز ظاهرم را می‌آراستم و برای هوشنگ صبحانه گرم آماده می‌کردم. گاهی پیام‌هایی مانند مراقب خودت باش، لباس گرم بپوش سرما نخوری و... برایش ارسال می‌کردم و او هم با روی باز جوابم را می‌داد و تشکر می‌کرد. به‌مرور زمان رابطه ما رنگ‌وبوی دیگری گرفت و قرارهای عاشقانه من و هوشنگ در خارج از محیط کاری تنهادل خوشی‌ام در زندگی بود. پس از مدتی به‌شدت به او وابسته شدم و پیشنهاد دادم که باهم ازدواج کنیم، اما برخلاف تصوراتم، تمایل و اشتیاقی از هوشنگ ندیدم. بنابراین سکوت کردم و دیگر صحبتی درباره این موضوع به میان نیاوردم.

زن جوان دوباره مکث کرد و دوباره شبیه چشمه‌ای جوشان از دل کوه که سنگی جلوش را گرفته باشد، صحبتش را از سر گرفت: چندماهی گذشت و حس می‌کردم هوشنگ رفتارش روزبه‌روز سردتر می‌شود، تا اینکه روزی از من خواست که دیگر تماس نگیرم و پیامی به او ندهم. از حرف‌هایش جا خوردم و گفتم: «من از تو دست نخواهم کشید و اگر قصد به‌هم‌زدن رابطه را داشته باشی، همه‌چیز را به همسرت خواهم گفت.» فردای آن روز طبق معمول غذای دلخواهش را آماده کردم و به شرکت رفتم. زیباترین لباسم را پوشیده بودم و امید داشتم که بتوانم نظرش را تغییر بدهم و او را مجاب کنم از همسرش طلاق بگیرد. وقتی هوشنگ به شرکت آمد، به اتاقش رفتم تا با او صحبت کنم، اما او با بی‌احترامی از شرکت بیرونم انداخت. آن روز هم باران می‌بارید. زیر باران اشک ریختم و ساعتی را در خیابان قدم زدم تا به خانه رسیدم. وقتی در را باز کردم، همسرم خشمگین و عصبانی منتظرم نشسته بود. تازه فهمیدم هوشنگ همه‌چیز را به نفع خودش برای همسرم تعریف کرده‌است. مراد بدون هیچ سخنی مراکتک زد و از خانه بیرون انداخت. با التماس دست دخترم را گرفتم و با خودم بیرون آوردم. نمی‌توانستم او را در خانه تنها بگذارم. زیر باران که هر لحظه شدیدتر می‌شد، به اشتباهات گذشته فکر کردم.

زن جوان به اینجای صحبت که رسید، باز هم اشک ریخت. کارشناس مرکز مشاوره دستش را روی شانه زن جوان گذاشت و گفت: چتر هرکس در زندگی‌اش خداست. اگر اتفاقی در زندگی‌ات می‌افتد، باید به امید خدا و با تکیه بر عزت‌نفس و توانمندی‌هایت با دست‌های خودت، هرچند کوچک و ناتوان، چتری بسازی برای باران. آن زمان است که می‌توانی بگویی بگذار باران ببارد.

از آنجا که همیشه مسیر بازسازی اعتماد، راهی پرپیچ‌وخم و زمان‌بر است، جلسات روان‌درمانی و خانواده‌درمانی با حضور زن جوان و همسرش در مرکز مشاوره تداوم یافت، تا نقشه راهی برای ترمیم زخم‌های گذشته این خانواده ترسیم شود و زندگی مشترکشان احیا شود، تا با نگاهی روبه جلو خشت‌های زندگی مشترکشان را بر پایه صداقت و درک متقابل از نو بچینند.

دستگیری متهم سابقه داری که هنگام فرار از پلیس با خودرو در جوی آب افتاد

می خواستم کله پاچه بخورم، دستگیرم کردند!

سعید جلائیان

گزارش

از همان لحظه‌ای که مأموران کلانتری کوی پلیس در منطقه کوشش، توجهشان به خودرو پراید خاکستری در مجاورت یک خودرو سواری جلب شد، راننده پراید به محض مشاهده مأموران، در حرکتی عجیب دنده عقب گرفت و با خودرو به سمت عقب حرکت کرد تا از پلیس دور شود. مأموران که حالا به راننده مظنون شده بودند، بلافاصله ضمن اعلام این موضوع به مرکز، با صدور دستور ایست، به تعقیب خودرو متهم پرداختند. خیابان خلوت وکم تردد بود، اما سرهنگ عباس عطایی، رئیس کلانتری کوی پلیس، با صدور دستوراتی تخصصی، از مأمورانش خواست که با اولویت به خطرنیفتادن جان و سلامت شهروندان، متهم را تعقیب و دستگیر کنند.

به دنبال این دستور، مأموران همچنان به تعقیب متهم ادامه دادند. سرعت عمل پلیس سبب شد متهم که روبه رویش خودروگشت پلیس بود، نتواند دور بزند یا تغییرمسیر بدهد. تعقیب وگریز پلیس و متهم در بولوار کوشش ادامه داشت تا اینکه پس از چند کیلومتر گریختن متهم با دنده عقب، این فرد در فاصله ای نزدیک به یک دوربرگردان، با حرکتی خطرناک به سوی دوربرگردان تغییرمسیر داد. مأموران که متوجه نقشه متهم شده بودند، با پیش دستی مانع فرارش شدند. راننده که راهش را به دوربرگردان بسته دید، با انجام حرکتی خطرناک، فرمان خودرو را به سوی یکی از معابر فرعی چرخاند و درحالی‌که پشت سرش را نمی دید، با انحراف از مسیر به حاشیه بولوار رفت که لاستیک خودرو در یک جوی آب کنار خیابان افتاد. راننده پراید با همه قدرت گاز داد تا خودرو را از جوی آب بیرون بیاورد، اما پراید پس از برخورد با یکی از درختان حاشیه خیابان، دوباره در جوی افتاد. متهم که متوجه شد دیگر نمی تواند خودرو را از جوی خارج کند، آخرین شانس خود را برای فرار امتحان کرد و پس از پیاده شدن با پای پیاده از محل گریخت.

تقلای مظنون برای فرار سودی برایش نداشت و او در حلقه محاصره مأموران قرار گرفت. متهم که انگار چیزی برای ازدست دادن نداشت، باز هم برای ممانعت از دستگیری مقاومت کرد و تلاش کرد به شکلی از محل متواری شود، اما با قاطعیت مأموران مواجه شد. مأموران کلانتری کوی پلیس با استفاده از فنون رزمی و افشانه، متهم را متوقف و دستگیر کردند. پس از دستگیری متهم، مأموران در بازرسی از پراید که به شدت آسیب دیده بود، یک مجموعه کامل سیستم صوتی خودرو، کیفی حاوی وسایل وآچارآلات، دو دسته شاه‌کلید همراه سوئیچ خودرو، مقادیری موادمخدر و... کشف کردند.

خارج کردن پراید از جوی آب

مأموران ضمن انتقال متهم به مقر پلیس، خودرو پراید را با کمک جرثقیل از جوی آب خارج و به کلانتری کوی پلیس منتقل کردند. در ادامه رسیدگی به این پرونده، مأموران پس از شناسایی هویت متهم، متوجه شدند که نام متهم جواد است و پیش از این چندین بار به اتهام سرقت لوازم خودرو دستگیر و روانه زندان شده است. با وجود مستندات به دست آمده از متهم و اینکه در جریان دستگیری او، مأموران مسافتی طولانی متهم را تعقیب کرده بودند، او در اظهاراتی متناقض، روایتی عجیب مطرح کرد. متهم در بازجویی اولیه ادعا کرد که دزدی نکرده است و حتی از دزدی بودن یا نبودن خودرو خبر ندارد، چون پراید را از جمعه بازاری در حاشیه شهر خریده است.

متهم در بازجویی اولیه ادعا کرد: قبول دارم که پیش از این شش هفت بار به علت سرقت دستگیر شده‌ام، اما من دیگر دزدی نمی‌کنم. به تازگی یک دستگاه پراید از جمعه بازار خریده‌ام و با آن مسافرکشی می‌کنم. امشب هم یک مسافر از شهرک شهیدرجایی به مقصد کوشش سوار کردم. وقتی مسافر را در مقصد پیاده کردم، این وسایل کشف شده را او در خودرو جاگذاشت.

مقصدم طباخی بود که دستگیر شدم

متهم در ادامه، بدون اشاره به تلاشش برای فرار از دست پلیس، مدعی شد: پس از پیاده شدن مسافرم، یک باره احساس گرسنگی کردم و هوس خوردن کله پاچه به سرم زدم. با خودم گفتم به یک طباخی معروف در این منطقه بروم که در طول مسیر با مأموران روبه رو شدم. مأموران وقتی من را دیدند، مظنون شدند و با اینکه جرمی مرتکب نشده بودم، اشتباهی من را دستگیر کردند. هم زمان با این اعتراف، در استعلام وضعیت متهم مشخص شد که او بارها به اتهام سرقت لوازم خودرو دستگیر شده و به زندان رفته است. پرونده متهم برای طی مراحل قانونی به دادسرا ارجاع داده شد.

عکس تزئینی است

جهان حوادث

۱۲کشته در آتش سوزی جنوب اسپانیا

ایرنا| آتش نشانان اسپانیایی درحالی باکمک بالگردها و هواپیماهای ویژه اطفای حریق برای مهار آتش سوزی گسترده در جنوب اسپانیا به عملیات خود ادامه می دهند که تاکنون دوازده نفر بر اثر این آتش سوزی، جان خود را از دست داده اند. این آتش سوزی از شامگاه پنجشنبه گذشته در منطقه ای نیمه خشک نزدیک رشته‌کوه «سیرا دِ لوس فیلابرس» در استان آلمریا آغاز شده است. در این حادثه حدود ۶۶کیلومتر جنگل و اراضی کشاورزی سوخته است. مقام های محلی اعلام کردند بیشتر قربانیان که گمان می رود اتباع خارجی باشند، پس از نادیده‌گرفتن دستور پناه‌گرفتن، جان خود را از دست داده اند. همچنین هفت نفر پس از ترک خودروهای خود و تلاش برای فرار پیاده از میان شعله های آتش، جان باختند.

سقوط مرگ بار هواپیما در باهاما

ایلنا| یک فروند هواپیمای توریستی فلامینگو ایر سسنا ۴۰۲ سی، اندکی پس از برخاستن از فرودگاه بین المللی لیندن پیندلینگ در ناسائو، پایتخت باهاما، سقوط کرد. علل سقوط هواپیما در دست بررسی است. در رابطه با این فاجعه، دولت باهاما به طور موقت همه پروازهای فلامینگو ایر را به حالت تعلیق درآورده است.

مرگ ۱۰معدنچی در روآندا

مهر| پلیس روآندا روز شنبه اعلام کرد که ۱۰نفر در اثر ریزش معدن در روستایی در منطقه بوگسرا در شرق روآندا کشته شدند. این حادثه زمانی که یک معدن روی کارگرانی که در محل مشغول استخراج مصالح ساختمانی، ازجمله شن و ماسه و سنگ بودند، فروریخت. ریزش ناگهانی باعث محبوس شدن کارگران زیر آوار شد و به مرگ چندین نفر انجامید. پلیس اعلام کرد تحقیقات برای تعیین علت دقیق حادثه همچنان ادامه دارد.

جان‌گرفتن رانش زمین در فیلیپین

مهر| ۱۰نفر پس از مدفون شدن دو خانواده در روستایی در استان سارانگانی میندانائو در جنوب فیلیپین، در اثر رانش زمین جان باختند. این حادثه پس از بارندگی شدید مداوم و تشدید بادهای موسمی جنوب غربی رخ داد که باعث رانش خاک شد. به‌گفته مقامات محلی، زمین در این منطقه در اثر زلزله ۷.۸ ریشتری که قبلا این منطقه را لرزانده بود و همچنین بارندگی های مداوم چندروزه، سست شده بود. جست وجو و نجات برای اطمینان از اینکه هیچ قربانی دیگری در زیر آوار گرفتار نشده است، ادامه دارد.

عکس خبر

نوزاد شش‌ماهه در محاصره آتش

ابوعطا| نوزادان و کهن‌سال‌ها در یک چیز با هم مشترک‌اند: هردو توانایی دویدن و گریختن ندارند. البته کودک علاوه بر ناتوانی، از نعمت تعقل نیز بی‌بهره است، ولی کهن‌سال‌ها با وجود داشتن قوه تمییز، پای دویدن ندارند. عموما این دو نسل جزو افراد آسیب‌پذیر در حوادث، به‌ویژه آتش‌سوزی‌ها هستند؛ شبیه حادثه‌ای که دیروز در بولوار پنجتن رخ داد و نوزادی شش‌ماهه در دل آتش گرفتار شده بود. با اعلام این آتش‌سوزی به آتش‌نشانان، آن‌ها بی‌محابا خود را به محل رساندند و عملیات در خانه‌ای که در محاصره دود و آتش بود، آغاز شد. در این میان، صدای نوزاد گرفتار در خانه، یک‌ریز می‌آمد و لحظه‌ای قطع نمی‌شد؛ صدایی که راهنمای خوبی برای امدادگران بود و آن‌ها با آغاز عملیات جست‌وجو در میان دود، با کمک همین صدا، خود را به این نوزاد شیرخوار رساندند و توانستند جانش را نجات دهند. آتش این خانه خاموش و خطر از سر این نوزاد و خانواده‌اش دور شد. در ادامه، نوزاد برای اکسیژن‌تراپی و گذراندن مراحل درمانی تحویل کارشناسان اورژانس شد.
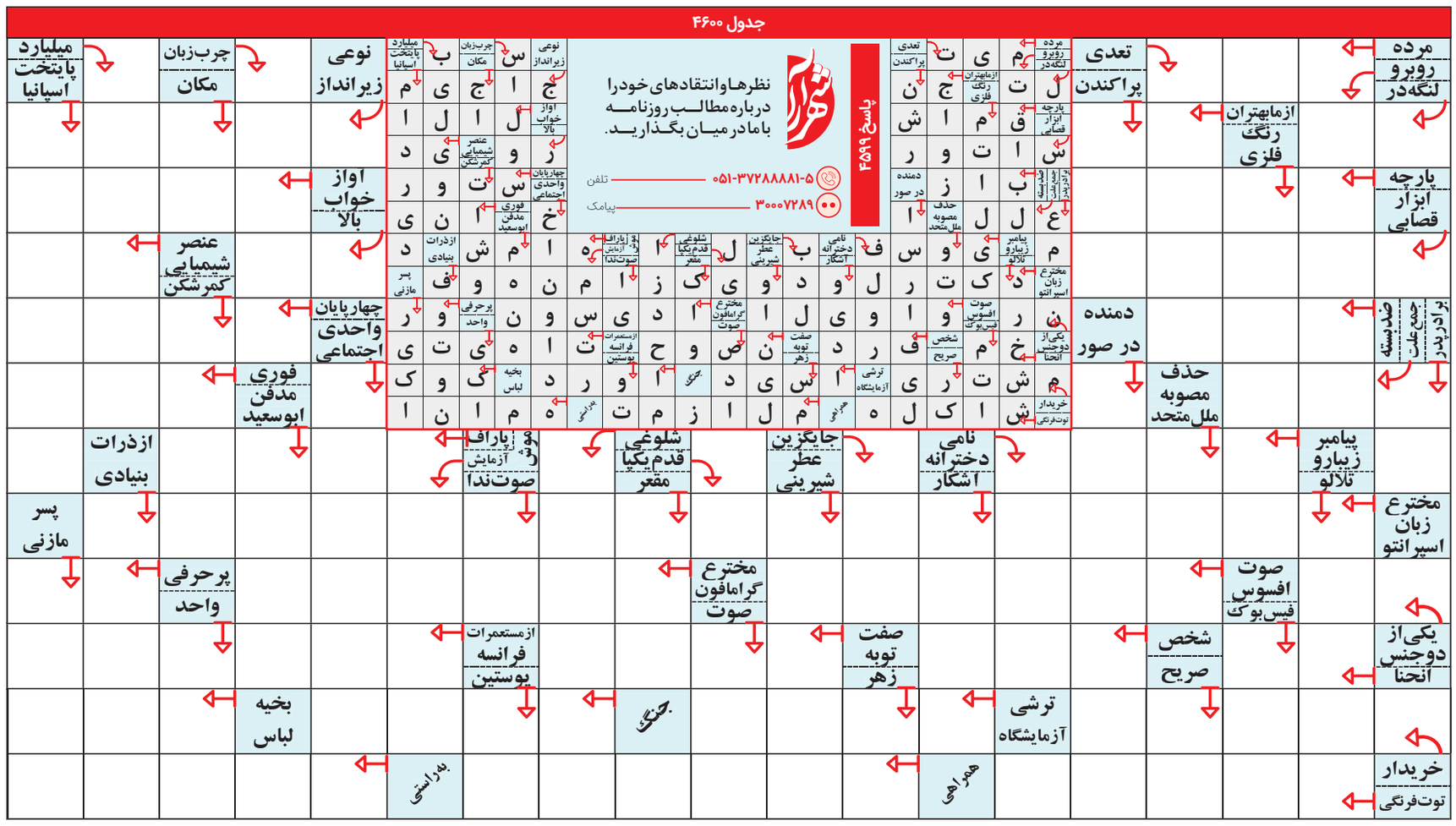
جدول ۴۶۰۰